

تاکی طریق ماجرا

ای مایه ی کبروریا، تا چند باشی برهوا در بازی وهم ودغا، باشد ترا دست رسا

بشوزمن حرف بجا، این شیوه کی دارد بقا از قیل وقال بی بها، افکنده ء رسم خطا

تاکی طریق ماجرا تاکی طریق ماجرا

توبرحریروآند گر، بیجامه و بیخورد و خور در ظلمت شب تا سحر، باشد ورا آه برجگر

اندر جهاد بی ثمر، کاشانه اش زیروزیر ای تو زانسان بیخبرتا کی حریص سیم وزر

توزفت و فربه گشته ای، ملت شده خوار و گدا

جنگ است رهء صد ابتلا، از اصل میسازدجا باشی تو دایم بر عدا، چون وحشیی در هرکجا

باشد ترا راهی جدا، اصل تنازع و بقا هم کشتن و هم ناروا از بهر تو باشد روا

با زآ ازین رسم خطا، کاین نیست منظورخدا

از جهل در عالم نمود، بهرنفاق همچون "جهود" در پای قدرت برسجود، باخلق مکاروحسود

عالم بسوزی بهرسود، ای زاده ی کبرو عنود این نیست فرمان ودود، تاکی زهی دربا دوبود

چون باز نگردی زین حدود، واسفا واسفا

وقتست بر خود بنگری این پرده غفلت دری باز آراه خودسری زین جهل وزین خیره سری

برکن قبای سروری چون کمترین کمتری فردا به پای داوری، شرمنده ی هر محضری

اینست بهای ابلهی، اندیشه ی فردا نما!